

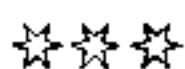
يك سياه كوه ديگري غيرده دوازده سياه كوه كه سابق اسامي آنها را جمع کرده بودم امروز در نقشه سر تپ در مشرق كوهستان طالقان ديدم . پس اين هم بآنهاي ديگر علاوه ميشود .



سياه كوه گویا نزدیک همدان بوده است : « و هو لا كوهان روز چهارشنبه یازدهم ربیع الآخر باغروق رسید بحدود كوه . » (جامع کاترمر ۳۱۲)  
 - الحوادث الجامعة ۳۳۷ ، ۴۳۲ ، ۴۷۶ م ، ( نمیدانم كه همه این سیاه كوهها یکی است ، یعنی يك موضع از آن مراد است یا مواضع متعدده ) .  
 - مختصر الدول ۴۷۵ : ثم عاد الی هولا كو وهو بمقام سیا كوه .



جبل طویل بین الری و اصفهان تمتد حتی يتصل ببلاد الجبل ( مرصد و معجم البلدان ) .



سياه كوه را در باقوت بغیر سیاه كوه بحر خزر و سیاه كوه بین ری و اصفهان ( و يك سياه كوه ديگري كه استطراداً در قفس ۴ : ۱۴۹ ذكر شده در ردیف كر كس كوه كه شاید مراد سیاه كوه مشرق انارك یعنی سیاه كوه نزدیک جندق باشد ) ندارد .

- در ابوالفدا نیز جز سیاه كوه خزر اصلاً ندارد .

- در فهرست ابن الاثير اصلاً ندارد .

- در فهرست تاریخ گزیده و تاریخ عمادالدین كاتب هم ندارد .

- در بستان السیاحه ندارد .

- در فهرست راحة الصدور هم ندارد .

سياه گلیمان :

ظ = نصاری ( و صاف ۳۲۴ ) . نداستم بچه مناسبت ، ولابد بمناسبت ایسکه

نصاری یا فرقه‌ای از ایشان سیاه می‌پوشیده‌اند لابد، و ظاهراً فردوسی نیز ایشانرا در بعضی مواضع «سو کواران» می‌نامد (گویا وریتات دیگری در این خصوص ترتیب داده‌ام یا اقلاً در دفاتر مسائل پاریسیه یا مسائل برلینیه قطعاً متعرض این فقره شده‌ام).

### سیب:

همان نهر صرصر است [مرصد در سیب و در صرصر] که یکی از ترعه‌ها (= انهار)ی اربعه واصل بین فرات و دجله است و هی (از شمال بجنوب در موازات یکدیگر): نهر عیسی، نهر صرصر (= و هو [نهر] السیب)، نهر الملك، نهر کوئا.

اصطخری بنقل مرصد از و در «سیب» آنرا نهر صرصر نامیده است. یاقوت نیز گوید در صرصر و ربما قیل نهر صرصر ولی اشتباه فاحشی کرده است در اینکه گفته است صرصر (یعنی قریتین صرصر) بر لب نهر عیسی است و حال آنکه بتصریح مرصد در «صرصر» بر لب سیب [نهر صرصر] است. یاقوت چنانکه همه کسی میداند و صرح به فی مقدمه المرصد و فی «بغداد» لسترنج در خصوص ناحیه بغداد و حوالی آن لاینقطع غلطهای فاحش بل افحش میکنند.

رجوع نیز به هامش جامع ۲۹۲ و هامش صرصر در یاقوت.

### سیبا:

«بعد از آن اباخان را چون کثرت لشکر و جسارت ایشان [یعنی ایل والوس بر که خان دشت قیچاق] معلوم شد ازین سوی دربند دیواری کشیدند و آنرا سیبا گویند.» (وصاف ۵۱)

\*\*\*

## سیبویه :

تلفظ این کلمه اینطور در شعری از بشار (موشح ۲۴۷) .

## سید :

اطلاق آن بعلوی ، تتمه صوان الحکمه 59 .

\*\*\*

متبادر از این کلمه در اواسط قرن هفتم همان معنی علوی بوده است چنانکه صریحاً از کشف الغمه ص ۱۲۴ در شرح حال سید حمیری این مطلب واضح میشود .

## سید [ اسمعیل ] حمیری :

– تذکری ازو در ابن خلکان ۲ : ۴۴۴ .

– اغانی .

– مفصلاً در تذکرة ابن المعتز (بنقل مجالس المؤمنین ازو و گویا خودم هم شخصاً در نسخه آقای اقبال دیده بودم) .

– منهج المقال هم در « اسمعیل » ص ۶۰-۶۱ و هم در « سید » ص ۱۷۷ (از اشعار عینیة اوفقط ۱۲ < بیت > کشی را دارد ، بنقل از همولاغیر) .

– در رجال کشی فقط ۱۲ بیت .

– بحار ۱۱ : ۱۵۰-۱۵۱ .

– مجالس المؤمنین b ۲۱۴ ، تمام عینیة در این دو موضع اخیر . ولی بسیار بسیار عجیب است که مجالس المؤمنین این قصیده را با خبری بالابلند قبل از آن باسم و رسم از کشی نقل میکنند که نه در کشی خطی و نه در چاپی و نه در منهج المقال ابداً چنین چیزی نیست و جز ۱۲ بیت کماذ کرنا هیچ چیز دیگر در کشی نیست و هذا من اعجب العجایب .

مجلسی هم عین خبر مجالس المؤمنین را بنقل از « بعض تألیفات اصحابنا »

بدون هیچ اسم بردنی نقل میکنند و هذا عجیب من المجلسي المعتاد بذکر المآخذ  
وایضاً بدل علی ضعف المنقول عنه وعدم حجیته فی فقره، و محتمل است که از همان  
مجالس المؤمنین نقل کرده باشد.

- نیز تمام آن در آخر سبعة معلقات طبع ابران ص اخیر و ما قبل اخیر (ظ).

- در مناقب ابن شهر آشوب ۳۵۱:۱ (چهار بیت از عینیة) و ۵۲۳:۱ (سه بیت

دیگر از همان قصیده).

- در کشف الغمہ مستعجلاً گشتم نیافتم هیچ اثری از عینیة او.

- در رجال ابوعلی ترجمه حال خوبی از او دارد و فقط یکی دو بیت از عینیة

او دارد و عین خبری را که صاحب مجالس [و بتبع او ظاهراً صاحب روضات] از

کشی نقل کرده اند سهواً و اشتباهاً یا تقلباً و این مستبعد است [ولی صاحب روضات

قطعاً مجرد غفلت از مراجعه باصل کشی بوده است و الا او خیلی مدقق درن کرسند

است] (مجلسی ذکر مآخذ را زیر سبیلی در کرده) او از عیون [ظ = عیون اخبار

الرضا] نقل کرده است ولی اختصاراً و لابد منشأ سهو صاحب مجالس همین بوده

است، یعنی نمیدانم چطور شده که عیون اخبار الرضا را بر رجال کشی خلط و اشتباه

نموده بوده است و حالا انشاء الله باید عیون اخبار الرضا را هر طوری شده بدست

آورد و دید این خبر آیا حقیقه در آنجا هست [با تمام قصیده پنجاه و اند بیستی؟

خیلی مستبعد میدانم] یا اینکه صاحب رجال ابوعلی هم در نقل این خبر و قصیده

از عیون اشتباه کرده است.

- روضات الجنات ۳۱-۲۸ (عینیة او را جز یکی دو بیت ندارد).

- در رجال نجاشی ابدأ اسم او نیست مستقلاً، ولی در ترجمه حال صالح بن

محمد الصرّای (کذا) و مجالس المؤمنین ۲۱۴b بنقل از هـ و گویند که وی

کتابی در اخبار سید حمیری تألیف نموده بوده است.

- لایخفی که یکی از مفصلترین و جامعترین اخبار سید مابین مآخذ

معموله اغانی و دیگر مجالس المؤمنین و سپس روضات است.

- مناقب ۲: ۳۲۳ - ۳۲۴، ۳۶۲.

نبنذی از اشعار او و نیز اخبار او در مروج الذهب بهامش نفع الطیب ۲ :  
 ۴۰۳-۴۰۴ ، ۴۸۵-۴۸۶ .

اصولی اشعار او را جمع کرده بوده است (مقدمه ادب الکتاب او ص ۱۴) -  
 این مطلب را در منهج المقال نیز در عنوان «السید» ص ۱۷۷ ذکر کرده است.  
 - در نجاشی نیز در ترجمه حال صالح بن محمد ص ۱۴۱ گوید که این اخبار  
 سید ترا در کتابی جداگانه جمع نموده بوده است.

- شرح حال خوبی ازو نیز در فوات الوفيات ابن شاکر الکتبی جلد اول ص  
 مسطور است که در آنجا صریحاً و واضحاً (نمیگویند از روی چه مأخذ ولی لابد از  
 روی مأخذ قدیمه، شاید صولی مثلاً بوده، چه از صولی در همانجا خبری از اخبار  
 او را نقل میکنند و میدانیم که صولی اشعار او را جمع کرده بوده است) تاریخ تولد  
 و تاریخ وفات او را ذکر کرده است .

\*\*\*

کتاب شرح قصیده السید الحمیری للسید المرتضی. (بحار ۱: ۶)

## السید السند المحقق :

السید محسن الاعرجی الکاظمی، مستدرک ۳ : ۳۳۹ .

## سیدوک :

لقب شاعری است واسطی که امروز نام او را با جمعی از شرح حال او و بعضی  
 اشعار او در قطعه‌های از نشوار المحاضرة که اخیراً مرگلیوت در مجله علمی  
 دمشق سنه ۱۹۳۰ م. چاپ کرده است و آقای مصطفی حواء بمن عاریه دادند  
 دیدم (ص ۱۰۴، ۱۳۶)؛ و به محض اینکه دیدم یقین کردم که سابقاً هم جایی دیگر  
 نام این شخص را دیده بودم، ولی بعد هر چه در تیمه و تیمه الیتیمه و دمیه القصر  
 گشتم ذکری ازو نیافتم مگر در تیمه الیتیمه ۱: ۴۷ که فقط یک بار ذکر او است طراداً  
 آمده ولی قطعاً آنجا نیست که من دیده بودم .

\*\*\*

|| نام یکی از عفاریت بوده (الفهرست ص ۳۰۹ ش ۲۶) . پس اسم مستعار شاعر  
واسطی لابد منقول ازینجا باید باشد .

\*\*\*

کسی دیگر غیر سیدوک تمة الیتیمه و نشوار المحاضرة (معجم الادباء ۲ :  
۴۰۵)

سیدوک واسطی (ایجاز و اعجاز ، چاپ جوائب ۸۸-۸۹) ، ایضاً ۷۱ .

\*\*\*

معجم الادباء ۵ : ۲۲۷ ، ۲۲۸ م .

### سیر الشوانی :

در شعر انوری ، رجوع به مجمع الامثال ۱ : ۲۳۱ ، و به المضاف والمنسوب  
للثعالبی ص [در پشت کتاب تعیین کرده ام] .  
سیر دریا :

یعنی سیحون ، این که واضح است ، ولی وجه تسمیه سیحون به «سیر دریا»  
و معنی این کلمه یعنی «سیر» چیست ؟ امروز ۲۶ فوریه ۱۹۲۵ تمام کتب  
جغرافی و دائرة المعارف آلمانی و غیره و غیره را گشتم ، هیچ چیز مطلقاً و اصلاً  
نیافتم . فقط لسترنج ص ۴۷۶ گوید که انراک این رود را باین اسم نامند و معنی  
آن رودخانه سیر است (از کرامات شیخ ماچه تجب!) . ولی دیگر نمیگوید «سیر»  
چیست و معنی آن چه و آیا اسم موضعی است بر ساحل این رود ؟  
باری دیگر عاجز شده ام و فقط امید می دارم دائرة المعارف انگلیسی و فرانسه  
و غیره است که در کتابخانه انشاءالله رجوع کنم .

درخواستی مارکوپولو هم در تحت Sira ذکر می از آن گویا شده است .

- رجوع نیز به کاغذ جوابیه احمد زکی ولیدی مورخه .... ۱۹۲۵

## سیر الملوك:

از نظام الملک قطعاً همان سیاست نامه است، چنانکه از نقل حکایتی در آثار-  
البلاد از سیر الملوك نظام الملک باسم و رسم (که این حکایت ظاهراً بل قطعاً  
در سیاست نامه هست) واضح میشود (آثار البلاد ۲۷۶).

\*\*\*

= سیاست نامه نظام الملک (دولت‌شاه ۲۹).

\*\*\*

یعنی سیاست نامه نظام الملک (ترجمه ابن اسفندیار ۹۱).

\*\*\*

«در کتاب سیر الملوك خواجه شهید نظام الملک الحسن بن اسحق حکایت  
زر و قاضی و مرد غریب که بودیعه نهاده بود آورده است» (تاریخ ابن اسفندیار  
Add 7633, f.8ob) مقصود همان کتاب سیاست نامه نظام الملک است و اسم  
حقیقی آن سیر الملوك است (رجوع به زیو 444).

سیر الملوك (یا سیره الملوك):

للفزالی، محاضرة الاوائل ۱۱۶م، ۱۴۱۰ (سیره الملوك)، ۱۵۸م (سیر الملوك  
وسیره الملوك).

## سیر الملوك:

از شعبی [بر فرض صحت نسخه] تحفة الالباب ۴۶، ۵۵.

## سیر الملوك:

لعبدالله بن المقفع ولمحمد بن جهم البرمکی ولهشام بن القسم ولبهرام  
ابن مردانشاه مؤيد مدينة نيسابور ولبهرام بن مهران الاصبهانی (آثار الباقیه  
ص ۹۹).

## سیس:

در ویوین دوسن مارتن جلد S ش ۹۶۹ شرح مختصر بسیار بسیار خوب مفیدی بدست میدهد: واقع است بر ۷۵ کیلومتر شمال شرقی ادنه (ادنه خود بر ۵۰ کیلومتری در شمال مدیترانه است) پس سیس واقع است بر ۱۳۵ کیلومتر شمال مدیترانه) برابر یکی از فروع دست راست جیحان موسوم به دلی چای و پنج هزار نفر جمعیت دارد و هنوز میگوید بقایای قصر تکاورها باقی است و گوید سلطنت آرامنه سیس از سنه ۱۱۸۲-۱۳۷۴ (تقریباً مطابق با «دم ۱» ج ۱: ۴۴۶ که ۱۳۷۵ می نویسد) دوام کرد.

لسترنج در ص ۱۴۱ گوید از ۱۰۸۰ (۴۷۳) الی ۱۳۴۲ (۷۴۳) دوام کرد و قطعاً مهمل می گوید و حق با ویوین دوسن مارتن است که مطابق با دائرة المعارف اسلام نیز هست، در ارمن وهم در سیس.

ولی ویوین دوسن مارتن در مبدأ مهمل میگوید یعنی بجای ۱۰۸۰ او ۱۱۸۲ میگوید که قریب يك قرن مؤخرتر کرده است مبدأ مملکت ارمینیة صغری را. ولی بعد دیدم که مقصودش مبدأ بودن سیس پای تخت بودن ایشان است. پس شاید ملوک مزبور قبل ازین تاریخ در غیر سیس بوده اند.

رجوع شود نیز برای سیس به نقشه تاریخی آلمانی نمره ۸۶ و نقشه هاشت نمره ۴۳ که صریحاً و واضحاً آنرا دارد.

## سیس:

این کلمه معلوم میشود از اسامی نصاری است ظاهراً و نمیدانم ماده اش از چه لغتی است شاید سریانی. در هر صورت ابوریحان در آثار الباقیه در تعداد اعیاد نصاری گوید (از اعیاد نصاری ملکائیه خوارزم و خراسان ظ، ص ۱۰۲۸۸، ۳۰) «وفی الخامس [من شباط = فوریه] ذکر ان سیس الجاثلیق اول من اورد النصرانیة الی خراسان» (آثار الباقیه ۲۹۴). پس استاذ سیس که در سنه ۱۵۰ در خراسان خروج کرد شاید نصرانی بوده است.



طبری و ابن الاثیر هیچ نمی گویند چه کساره و چه مذهبه و چه دینه بوده است .

در مروج الذهب حکایت خروج استاذ سیس را هر چه گشتم نیافتم و كذلك در فهرست اعلام آخر آن این کلمه را نیافتم .

برای اضافه کلمه استاذ ( بدون الف و لام بر این اسم کما فی الطبری و ابن الاثیر دائما ) رجوع با آثار الباقیه ص ۲۵ که در آنجا اسم از کسی می برد موسوم به محمد بن اسحاق بن استاذ بنداد السرخسی ( بدون الف و لام در استاذ ) که معلوم میشود عربها خیال میکردند که این کلمه جزو اسم بوده است [ یا شاید هم مثل شاه و سلطان و نحو ذلك برای بعضی اشخاص جزو اسمشان هم بوده است فی الواقع ] و لهذا الف و لام بر آنها داخل نکرده اند . ولی بعدها در قرون متأخره مثلاً در قرن چهارم در عهد آل بویه گویا حس کرده بوده اند که این کلمه يك نوع لقبی است و همیشه (ظ) آنرا با الف و لام قبل از اسامی اشخاص استعمال میکردند .

### سیفور:

کناغ چند ضعیفی بخون دل بتند

بدست آری کاین اطلس است و آن سیفور

(ظهیر فاریابی)

دوالی ملک چون با نیک اختری

بپوشید سیفور اسکندری

(نظامی)

### سیمیا:

و نظایر آن در اوژان که مجموع آنها از اینقرار است مع سیمیای مذکور که  
 کیمیا، لیمیا، هیمیا، سیمیا، ریمیا، بقول پروفیسور برون در جلد اخیر ادبیات  
 ایران ص 2 - 144 و نیز 472 (بدون ذکر مأخذ) مأخوذست از جمله «کله سر»

یعنی حروف اوایل کلمات مذکور از حروف این جمله مأخوذ است. شکی نیست که اصل این کلمات همان کیمیاست فقط وسایر آنها بوزن کیمیا مصنوعی ساخته شده است و اشتقاق آنها از «کله سر» نیز بنظر مصنوعی و دروغی می آید. در هر صورت معنی هر يك از این کلمات را بخصوصه (بغیر کیمیا که معلوم است) عجاله نمیدانم و برون نیز تعریف آنها را بدست نمیدهد.

اصلاً در مستعمل بودن همه این کلمات شك دارم. سیمیا را در نقایس الفنون در قسمت دوم کتاب استعمال کرده است. در تحفه حکیم مؤمن هم بعضی از این کلمات گویا استعمال شده است.

از کتاب برون گویا چنان استنباط میشود که در «اسرار قاسمی» و «شمس المعارف» بونی باید ازین «علوم» گفتگو شده باشد.

در صور اسرافیل (درس 469 از کتاب مذکور برون). دخو «کیمیا و لیمیا و سیمیا» را استعمال کرده است.

**سهمار :**

= سیمیار ظ ظ ظ (جامع b 101).

**سیم :**

در اصل بمعنی نقره بوده است ولی بعدها در مورد پول توسعاً بمطلق پول ولو اینکه نقره هم نبوده است و پول سیاه بوده است هم اطلاق میشده است بعینه مثل کلمه argent در فرانسه، سنائی در حدیقه ص ۱۸ گوید:  
خلق از ایشان همیشه در رنج اند

همچو سیم سیاه ده پنج اند

**سینا :**

از اسامی اشخاص (غیر جدابوعلی سینا) حدائق السحر ص ۱۶.

**سیور قوقیتی بیکی :**

(= سرقویتی بیکی) زوجه تولی و مادر چهار پسر او هولاکو و منکو

وقوبیلای واریق بوکا (جامع التوارینخ ص ۸۹) .  
سیوستان :

از بلاد سند ظاهراً (طبقات ناصری f 178a) .  
سیوطی :

ماخذ ترجمه احوال او :

- مقدمه ذبول طبقات الحفاظ ص ۶-۱۰ ،
- مقدمه نظم العقیان اواز طابع آن کتاب فیلیب حتی ص خ - ص (۱) ،
- حسن المحاضرة [ انظر مقدمة حتى المذكورة ص د - ذ (۱) ] ،
- النورالسافر للعیروس ،
- الضوء اللامع ،
- حسن المحاضرة ( رجوع به معجم المطبوعات ۱۰۷۳ ح که از طبع دیگرى ازین کتاب نقل میکنند) .
- الفوائد البهیة ۱۳ - ۱۴ ج در کمال اختصار ،
- روضات ۴۳۲ - ۴۳۷ ،
- مفتاح السعادة ،
- دائرة المعارف اسلام ۴ : ۶۰۱ - ۶۰۳ بقلم بروکلین ( در معرفة الکتب آخر آن نام يك كتاب هم از کتب عربی ذکر نکرده است و فقط بذکر کتب اروپائی اقتصار کرده است ، الجنون فنون) .
- تاریخ ابن ایاس ( رجوع بفهرست آخر آن) . [عجالة تمام شد] .

سیو کشاه :

- غیاث الدین سیو کشاه از شاهزادگان قراختائی کرمان که علی العجالة نسبتش را علی التحقیق نمیدانم .
- گزیده ص .
- و صاف ۴۲۶ ، ۴۳۲ .

– بعد از جلوس ارغون و وصول این خبر به کرمان در عهد سلطنت جمال‌الدین سیورغتمش بن قطب‌الدین « نصره‌الدین یولکشاه (?) بر عزیمت بندگی حضرت ارغون با مادرش بیبی ترکان و برادرش غیاث‌الدین سیوکشاه متوجه بندگی حضرت ارغون خان شدند » (سمط‌العلی<sup>b</sup> ۶۷)، ایضاً<sup>a</sup> ۶۵ .

بعد الحمد لله معلوم شد از روی سمط‌العلی صریحاً و واضحاً که وی پسر عضد‌الدین امیر حاجی و مادرش بیبی ترکان دختر قطب‌الدین محمد برادرزاده براق حاجب بوده و این سیوکشاه از همین پدر و مادر برادری دیگر داشته موسوم به نصره‌الدین یولکشاه که اسم وی نیز بسیار بسیار مکرر در سمط‌العلی می‌آید (44b) .

سیوکشاه صاحب ترجمه در لوایل سلطنت غازان در شورش محمود شاه برضد مغول که وی نیز از رؤساء شورش بود مأخوذ و مقتول شد .



حرف ش



## «ش»

ش :

ما قبل آن مکسورست در کلام فصیح :

تو کردی مرا ایمن از بد کنش      که هرگز مبیناد نیکی تنش  
( فردوسی در اوایل اردشیر بابکان )

شاهد در مکسور بودن ما قبل ضمیر «ش» است و کزازی<sup>۱</sup> را هم دیدم که همیشه در محاورات همینطور تلفظ میکرد.

رجوع نیز به قصاید شینیه ناصر خسرو که امثال شعر فوق ( یعنی قافیه بستن اسم مصدر فارسی را با شین ضمیر ) در آن بسیار فراوان است .

\*\*\*

|| سر نامه بود از نجات آفرین      بدان کافریدش زمان و زمین

( شاهنامه فولرس ۸۴۴ )

مهتر آزاده مهتر منش      کز خردش جانست زجان و تنش

کرده ظفر مسکن در مسکنش      بست وفا دامن در دامنش

( منوچهری ۱۷۳ )

ما قبل آن گویا در کلام فصیح مکسور بوده است یا آنکه ما قبل شین در اسماء مصادر چون منش و کنش مفتوح بوده است. خیر اظهار بل متعین اول است. رجوع بحواشی راحة الصدور از محمد اقبال بنقل از مقامات حمیدی (ظ)

\*\*\*

---

۱. مقصود مرحوم سید حسین کزازی است که در پاریس با مرحوم قزوینی حشر و نشر داشته است. (ا.ا.)



گفتم که اگر دورشوم من زبرش  
 دیگر نکشد مگر دلم درد سرش  
 تا گشتم دور دورم از خواب و خورش  
 بسیار زیان باشد اندک نگرش  
 (قابوس نامه ص ۱۴۹)

\*\*\*

گشته از فضل او و از دانش  
 آسمان آستان ایوانش  
 (راحة الصدور ۲۱: ۴)

### شین فاعلیت :

ایمان کشت و گیتی بروشد سیاه  
 سپردش به ضحاک تخت و کلاه  
 (فردوسی - مرآة البلدان ۴ : ۱۸۲)

دهخدا، ۱۵۴ حاشیه .

\*\*\*

در شاهنامه در جَنك فرامرز با بهمن گوید:  
 ز پیکانهاست شد بارگی  
 بروی اندر آمد ز بیچارگی  
 بگرز کران بر زمان دست برد  
 نمودش بگرفتگشان دستبره  
 (طبع مهل ۵ : ۱۲)

### الشاب الظریف :

که اینقدر در کتب متأخرین از اشعار او نقل میکنند (از جمله انوار الربیع)  
 لقب ابن العفیف التلمسانی (محمد) است. رجوع به معجم المطبوعات العربية ۱ : ۱۸۶ .

## شادان برزین :

(شاهنامه طبع بمبئی ۴: ۳۴)

نگه کن که شادان برزین چه گفت

بدانگه که بگشاد راز نهفت

بگشاد شهنشاه نوشپروان

که تماشای همانند تا جاودان

ز هردانشی موبدان خاستی<sup>۱</sup>

که درگاه از ایشان بیاراستی

این ابیات ابتدای فصل راجع به کليلة و دمنه است که تمام این حکایت را از

شادان برزین نقل کرده است (یعنی اصل شاهنامه نشر نه خود فردوسی).

رجوع نیز به تلذ که ۱۴۴.

## شاذروان :

= سد روی نهر، سد آهواز. چنانکه صریح مسعودی است در مروج الذهب

شاذروان شوشتر. مجموع سدی و پلی بوده است که یکی از ملوک ساسانیان بر روی

نهر شوشتر بسته بوده است : « و بنی [سابور] شاذروان مدینه تستر لنهرها و

الشاذروان هو المصناة العظيمة والسكر من الحجر والحديد والرصاص » (مروج

الذهب ۴: ۱۸۴).

« سکر » بمعنی سد است و « مصناة » بمعنی سدی است که طرف بالای آن طاق-

طاق (arche) دارد که از آن طاقها آب زیادی جاری میشود و میرود و بدین جهت

مصناة می گویند که در آن مغانعی است برای آب از سنیت الباب اوقاتحته « سکر

النهر بسکره سکرأ سد فاه و کل شق سد فقد سکر والسکر سد الشق و منفجر الماء

والسکر اسم السد الذي يجعل سد الشق ونحوه والسکر بالکسر العر هو السکر

ایضاً المصناة » (لسان).

« سنیت و سائیت و سنیت الباب و سنوته اذا فتحتہ و المسناة ضفيرة تبني للسيل لقره  
 الماء سميت مسناة لان فيها مفاتيح للماء بقدر ما تحتاج اليه مما لا يغلب ماخوذ من  
 قولك سنيت الشيء والامر اذا فتحت وجهه. » (لسان)  
 رجوع نیز بر حواشی جلد ۳ جهانگشای در روی اوراق نخودی رنگ  
 باریک دراز .

وصف شادروان شوشتر در معجم البلدان در سترو ص ۸۴۸ از ج ۱ .

## شادروان:

بمعنی فرش یا چادری که آویخته باشند: « آن پوست را [یعنی پوست ازدها  
 را که سی گز در چهار گز بود] که از در [یعنی دروازه غزنین] بر مثال شادروانی  
 آویخته است ببیند. » (جهانگشای f.72h)

## شادگلی:

23.11.37

Cher et honoré Confrère,

Je vous envoie par cette lettre copie de celle que j'ai reçue de  
 M. Canard, professeur à l'Université d'Alger, au sujet du mot شاذگلی.

« Il s'agit du mot شاذگلی. Niswâr, éd. Margoliouth, p. 147 (cf. p. 234  
 n. dans un vers d'Abü Firâs qui manque au Diwân), el Niswâr, part  
 II, trad. p. 253-254 (Islamic Culture, Hayderâbâd, 1934).

« Ahmed Taïmur, dans la Revue de l'Académie arabe 1923, p. 137,  
 donne l'explication الشور بالورد. Margoliouth dit « of fresh roses ». Voici  
 la description de ce divertissement

شرب ابوالقاسم بن ابی عبدالله البریدی بالبصرة علی ورد بعشرين الف درهم ...  
 وطرح فيه عشرين الف درهم خفافا ... وشيئا كثيرا من قطع الندى الثماقيل اللطاف  
 وقطع الكافور اللطاف والتمائل ولعب به شاذگلی وانتهب الفراشون الورد هم منافيه  
 من الدراهم والطيب .

« Le « sadguli » a-t-il une origine ancienne et quelle est exactement  
 l'étymologie ? Je n'ai pas su la trouver en consultant les dictionnaires  
 persans. Je ne crois pas le mot très répandu dans la littérature arabe. »

Tel est le texte de la lettre que j'ai reçue de M. Canard. Je l'ai  
 recopiée, car son écriture est assez pénible à lire. Si vous voulez bien expli-

quer pour lui ce mystérieux شاذ کلمی, je vous en serai reconnaissant .

Henri Massé

\*\*\*

فردوسی	}	- شادروز ،
		- شاد کام ،
		- شادخوار ،
		- شاداب ،

- شادبهر ( برهان قاطع ) .  
- شادخواب ( برهان قاطع ) .  
- شادخواست ( برهان قاطع ) .

\*\*\*

نوشتم که هیچ هیچ در هیچیک از کتب فارسی یا عربی این کلمه را نیافتم  
و فقط از وضع ترکیبی کلمه و از قیاس بنظائر آن از قبیل شادخوار قریب بیقین  
است که بمعنی «عید گل» (le fête de fleurs) بایستی بوده است.

شادی :

( = سلامت ) : الفرج بعد الشدة ۲: ۱۱۳ .

شارستان :

بمعنی ناحیت و مجال و بلوک و قری :

هر سرانی کان نکوتر بود و آن خوشتر نمود

همچو شارستان لوط از جور شد زیر و زبر

(فرخی Or 3276, f. 107)

## شاکر:

- و جلاب ؛ در شعر سنائی نام دو نفر از شعراء قدیم .
- رجوع بمقدمه فرهنگ اسدی .
- در لباب نام این دو را ندارد .
- ولی در هفت اقلیم شاکر را بصورت شاکری دارد نه جلاب را .
- در المعجم نیز يك مرتبه نام او آمده با چند شعر بسیار قشنگ از او
- در مونس الاحرار و دولت شاه و مجمع الصفحا و آتشکده ندارد .

## شال و شالرود:

در دائرة المعارف اسلام و در مجلدات درن و در ویوین دوسن مارتن در قزل-  
اوزن و در ملکونوف ندارد .  
فقط در جایی که عجالة پیدا کرده ام یکی در نزهة القلوب ۸۲ ۲۲۳۱ است (که  
شاهرود در موضع اول س ۱۴ تصنیف شالرود بنظر می آید) و دیگر در «اراضی  
خلافت اسلامیة» از استر نج ص ۱۶۹ و نقشه مقابل ص ۸۷ که او نیز عین همین تصنیف را  
(اگر فی الواقع چنانکه فی گمان میکنم بلکه قریب یقین دارم تصحیف باشد)  
تکرار کرده است .

## شامل داغستانی ، [شیخ - ]:

عکسی از او با دو پسرش من در یکی از جراید یادری یکی از مجلات یادری یکی  
از قطعات آنها دارم ولی امروز ( ۱۹۳۳م ۹ ) که میخواستم برای ارائه به آقای  
حکمت آنرا پیدا کنم قریب دو ساعت در کاغذجاتم گشتم پیدا نکردم و احتمال  
قوی میدهم در جرایدی باشد که آقای کاظم زاده یکی دو سال قبل برای من  
فرستاده اند و در مخدع است یا آنکه اگر هم در نوی کاغذجات اطاقین من است از  
نظرم در تفتیش امروزی فوت شده است . در هر صورت اگر وقتی اتفاقاً بنظر  
رسید یاد نرود که آنرا برداشته در دفتر «وفیات» یا در دفتر «اوادرتاریخی و ادبی»  
چسبانید ، انشاء الله تعالی .

## شاناق :

از علماء واطباء هند بوده است. شرح حال او در ابن ابی اصیبعه ۲ : ۳۲-۳۳ مسطور است و از تألیفات او، ابن ابی اصیبعه چهار کتاب ذکر میکند ، از جمله کتابی بوده در سموم که منکة هندی که وی نیز از اطباء مشهور هند بوده آن کتاب را از زبان هندی بزبان فارسی ترجمه نمود : « و كان المتولى لنقله بالخط الفارسی رجل يعرف بابی حاتم البلخی فسرہ لیحیی بن خالد بن برمک ثم نقل للمأمون علی بن العباس بن سعید الجوهري مولاہ و كان المتولى [ بالعربیہ من الفارسیہ ، ظ ] قراءته علی المأمون (ابن ابی اصیبعه ۲ : ۳۳) .

- ایضاً نام شاناق در همین صفحه در شرح حال منکة نیز استطراداً آمده است .  
- نام شاناق سه جادر کتاب الفهرست در مقاله هشتم آمده است از اینقرار :  
ص ۳۰۵ در عنوان اسماء کتب الهند فی الخرافات والاسمار والاحادیث : « کتاب شاناق فی التدبیر » ، ص ۳۱۵ در عنوان کتب المؤلفه فی الفروسیه و حمل السلاح و آلات الحروب ... : « کتاب شاناق الهندی فی أمر تدبیر الحرب وما ينبغي للملك أن يتخذ من الرجال وفي امر الاساوره والطعام والسم » . ایضاً در همان کتاب یعنی الفهرست ص ۳۱۶ در تحت عنوان کتب المؤلفه فی المواعظ والآداب والحکم للمفسر والروم والهند والعرب : « کتاب شاناق الهندی فی الآداب خمسة ابواب » .

- نام این شخص در مقدمه قدیم شاهنامه نیز آمده است : « چون شاه هندوان که کلیله و دمنه و شاناق و رام و رامین بیرون آورد. » [ بیست مقاله ] (طبع آقای اقبال ص ۲۱) .

## شاور :

(فذلک ما أخذ)

- النکت العصریه فی اخبار الوزراء المصریه عمارة یعنی مقتول در سنه ۵۶۹ (فهرست اعلام آن در « شاور » و شجاع بن شاور و سلیمان بن شاور و نجم اخو شاور و صبح اخو شاور) .

۱- این کتاب ظاهراً دو (= يك) کتاب قبل است .

- دیوان همان عماره یعنی (فهرست اعلام آن).

- معجم الادباء یا قوت متوفی در ۶۲۶ (۱ : ۴۱۹ ، ۴۲۰ م ، ۳ : ۱۶۱ م ، ۱۶۲ م ، ۶ : ۱۲۴) [در سایر مجلدات ندارد و كذلك در تهذیب ابن عساکر ندارد نه در شیر کوه و نه در ترجمه مستغلی ازو ، شاید در اصل داشته که مهذب حذف کرده یا شاید در صلاح الدین ابوبی «یوسف» ، که هنوز این قسمت آن چاپ نشده داشته باشد ، زیرا که ابن خلکان ۱ : ۲۳۸ باسم و رسم ازو در باب شاور چیزی نقل کرده .]

- اخبار ملوک بنی عبید از ابن حماد متوفی در ۶۲۸ ، ص ۶۳ م : شاور .

- ابن الاثیر متوفی در ۶۳۰ در حوادث سنوات ۵۵۸ - ۵۶۴ بسیار مکرر .

- تاریخ ابن میسر متوفی در ۶۷۲ ص ۶۵ ( یک مرتبه فقط ) .

- جهاتنگشای جوینی مؤلف در ۶۵۸ ج ۳ ص ۱۸۳ ، ۱۸۴ م ( همه جا :

شاور ) .

- ابن خلکان متوفی در ۶۸۱ در شرح احوال « شاور » و عاضد « عبدالله » و

صلاح الدین ابوبی « یوسف » و اسد الدین « شیر کوه » .

- مختصر الدول ابن العبری متوفی در ۶۸۵ ص ۳۶۸ م ، ۳۶۹ مکرر : شاور

در موضع اول و مابقی بی حرکت .

- جامع التواریخ رشید الدین فضل الله مقتول در ۷۱۸ جلد اسماعیلیه در

در شرح احوال عاضد نسخه پاریس s. p. 1364 ورق ۶۲۹ بیعد = نسخه براون

ص ۷۰ - ۷۱ ( در نسخه پاریس همه جا شاور و باد و وار و در نسخه براون همه جا

شاور مثل کتب ع. بی ) .

- تاریخ گزیده مؤلف در سنه ۷۳۰ ص ۵۱۶ .

- تاریخ ابوالفدا متوفی در سنه ۷۳۲ در حوادث سنوات ۵۵۸ - ۵۶۴ یعنی

مثل ابن الاثیر .

- دول الاسلام ذهبی متوفی در ۷۴۸ ج ۲ ص ۵۱ ، ۵۲ ، ۵۴ ، ۵۵ م .

- **صبح الاعشى للقلقشندي متوفى در ۸۲۱ ج ۳: ۴۳۲، ج ۱۰: ۳۱۸، ۳۱۰.**
- **خطط مقریزی متوفى ۸۴۵ ج ۲: ۱۴۱ - ۱۴۴، ۱۷۳، ۱۷۴ م (عاضد)**
- و ج ۳: ۱۸ - ۲۰ همه جا بسیار مکرر (ضرغام) و ج ۴: ۱۳ غیر مکرر (الجامع المتیق).
- **نجوم الزاهرة ابن تغری بردی متوفى در ۸۷۴ طبع لیدن ج ۳ ص ۶۷-۶۸ م و ۸۷-۸۸ م، ۹۴ م، ۱۰۰ م [ظاهرأ در شرح احوال صلاح الدین ایوبی نیز که این جلد را ندارم فعلاً].**
- **روضة الصفاى میرخواند متوفى در ۹۰۳ طبع لکهنو ۱۳۳۲ هـ ج ۳ ص ۷۰ م: شاپور.**
- **حسن المحاضرة سیوطی متوفى در ۹۱۱ ج ۲ ص ۱۳۷، ۱۳۸ م.**
- **تاریخ مصر از ابن ایاس متوفى در ۹۳۰ ج ۱ ص ۶۷ و ۶۸ م.**
- **حبیب السیر خواند میر مؤلف در ۹۳۰ (ریو ۹۸) و متوفى صاحب آن در ۹۴۲ (آخر حبیب السیر) یا ۹۴۱ (ریو ۹۶) جزو ۴ از جلد ۲ ص ۶۹ م: شاپور.**
- **لب التوارىخ امیر یحیی بن عبدالطیف الحسینى القزوينى مؤلف در سنه ۹۴۸ نسخه راقم سطور ورق <sup>b</sup> ۳۹ غیر مکرر: شاپور.**
- **جهان آرا مؤلف در سنه ۹۷۲ نسخه راقم سطور ص ۳۲۵ غیر مکرر (= نسخه بریتیش میوزیم Or 141 ورق 111b) در مقدمه تاریخ آل ایوب نه در تاریخ عاضد: شاپور.**
- **تقویم التوارىخ ترکی حاجی خلیفه مؤلف در ۱۰۵۸ نسخه راقم سطور ورق <sup>a</sup> ۳۹ (شاور بطریق کتب عربی).**
- **صحائف الاخبار ترکی معروف بتاریخ منجم باشی مؤلف در سنه ۱۰۸۳ (بقول ساخانو در مقدمه «فهرست طبقات ملوک اسلام» و در حقیقت آخرین تاریخی که در آخرین صفحه ج ۳ این کتاب دارد همان ۱۰۸۳ است) ولی بقول کرامرز در دائرة المعارف اسلام ۳: ۷۷۱ - ۷۷۲ سنه ۱۰۸۹ بوده است، والله اعلم**



بصححة قوله (من على العجالة قائل بقول ساخائو که مطابق با خود آخرین صفحه کتاب است میباشم تا خلافتش از خارج ثابت شود) و مترجم بشر کی در سنوات ۱۱۳۲- ۱۱۴۲ (رجوع بوریقات « صحائف الاخبار ») ج ۲ ص ۴۵۲ - ۴۵۴ بسیار مکرر و همه جا شاور .

- تاریخ فاطمیین و دستنفلد متوفی در ۱۸۹۹ = ۱۳۱۶ هـ . بآلمانی ص ۳۲۷-

۳۴۳ همه جا : شاور Shāwar .

- مجانی الادب لويس شيخو متوفی در ۱۹۲۷ م. = ۱۳ هجری جمادی-

الآخره و ۱۳۶۴ ج ۶ ص ۳۱۸ م: شاور (در مرتبه اول و سایر مواضع بدون حرکت).

- اعلام خير الدين زرکلی حی حاضر الآن ۱۳۵۳ ص ۴۰۴ (غير مکرر و

غير مشکول) و ۴۰۷ (غير مکرر و مشکولاً شاور).

- دائرة المعارف اسلام همه جا مطرداً شاور Shāwar در تراجم احوال

شاور بقلم ویت G. Wiet مستشرق فرانسیسی که هنوز زنده است که بسیاری از ماخذ

دیگر را که من بدانها دسترسی ندارم نیز در اینجا حواله بدانها داده است ج ۴ ص

۳۵۱ - ۳۵۲ و شیر کوه ( ۴ : ۳۹۶ - ۳۹۷ ) بقلم همو یعنی ویت؛ و شرح حال

صلاح الدین ایوبی بقلم سو برنهایم مستشرق آلمانی که گویا هنوز حی یرزق است)

ج ۴ ص ۸۷ م - ۸۸ م؛ و عاضد بقلم بکر C.H. Becker مستشرق آلمانی متوفی در

۱۹۳۳ م - ج ۱ ص ۱۳۹ م، ۱۴۰ م؛ و زرغام بقلم گرافه E. Graefe مستشرق آلمانی

متوفی در ۱۹۱۴ م . ج ۱ ص ۱۰۰۵ . فذلکه ماخذ راجع به شاور تمام شد، الحمد لله.

\*\*\*

|| پادشاه گنجه - شاور دیگری در شدادیان (؟) ملوک گنجه و آن نواحی،

همین روزها نمیدانم کجا دیدم .

- در شهر یاران گمنام جلد اول و دوم در فهرست آن نام شاور را ابدأ ندارد. همین

امروز در «اسلامیکا» اسمی از شاور دیدم ( نمره این مقاله در کاغذ مینورسکتی

هست که لای ج ۱ شهر یاران گمنام چسبانیده شده است ).

- بعد در قابوسنامه ص ۳۹ نام امیر ابوالسوار شاور بن الفضل را با حکایتی در